

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال نهم، شماره‌ی هفدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰
(صص: ۱۷۲-۱۴۹)

بررسی پدیده‌ی نوستالژی (غم غربت) در اشعار ابن خفاجه

دکتر علی‌باقر طاهری‌نیا* - نسرین عباسی**

دانشیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه بوعلی سینا

چکیده

ناخرسندی از زمان حاضر ویژگی مستمر افراد جامعه بشری است. این امر موجب ظهور پدیده‌ی روی‌گردانی و گریز از زمان حاضر می‌شود. همواره انسان در تلاش است تا برای رهایی از وضع نامطلوب کنونی خود، جایگزینی پیدا نماید. او مطلوبش را گاه با پناه بردن به گذشته و گاه با رؤیای آینده جستجو می‌کند. حسرت گذشته و دل‌تنگی برای همه‌ی آنچه از دست رفته - که یکی از حوزه‌های معنایی پدیده‌ی نوستالژی است - همواره ذهن بشر را درگیر خود کرده است. شاعران و هنرمندان در آثار خود به نحوی حسرت گذشته و دل‌تنگی حاصل از آن را با ابزارهای زبانی و تصویرهای شعری گوناگون بیان کرده‌اند. این موضوع به عنوان یکی از رفتارهای ناخودآگاه فرد در شعر ابن خفاجه نمود دارد. غم دوری از وطن و معشوق، سوگ عزیزان و یاد اسطوره‌ها، از مؤلفه‌های نوستالژیک اشعار ابن خفاجه به شمار می‌رود. وی با صدق عاطفه و فوران احساس این معانی را در شعر خود به تصویر می‌کشد.

*Email: btahriniya@basu.ac.ir

**Email: n.abasi@basu.ac.ir

مقاله‌ی حاضر با روش تحلیلی - توصیفی ظهور و بروز این پدیده‌ی روانشناختی - اجتماعی را در سروده‌های یکی از سرآمدان شعر اندلس مورد مطالعه قرار داده است.

واژگان کلیدی: نوستالژی، ابن خفاجه، روانشناسی، شعر.

مقدمه

نسل بشر از همان هنگام که گذشته‌ای داشته است - چه در معنای معروف و چه در مفهوم فرا زمانی - حسرت از دست دادن آن را نیز خودآگاه یا ناخودآگاه در ذهن جمعی یا فردی خویش آزموده است. نوع انسان، هیچ‌گاه از شرایط و اوضاع زمان حال رضایت نداشته است و عموم افراد درجاتی از انواع دل‌تنگی را آزموده‌اند. در این میان شاعران به واسطه‌ی برخورداری از شعور و عاطفه خاص، تجارب خود را شاعرانه و هنرمندانه بیان می‌کنند. "تأسف به گذشته از موتیف‌های رایج شعر فارسی است شاعران دوره‌ی سلجوقی به دوره‌ی محمودی حسرت می‌خورند و شاعران دوره‌ی محمودی، از دوره‌ی رودکی با حسرت یاد می‌کنند" (شمیسا، ۱۳۷۷:۱۳۷).

هرچه رفت از عمر یاد آن به نیکویی کنند چهره‌ی امروز در آینه‌ی فردا خوش است
(صائب، ۱۳۸۴: ۲۸۹)

نوستالژی واژه‌ایست فرانسوی که معانی متعدد و اغلب نزدیک به هم برای آن ذکر کرده‌اند؛ از جمله میل به بازگشت به خانه و کاشانه و غم غربت (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۰۱۱). با این که این واژه به تازگی وارد حوزه‌های مختلف هنر و ادب شده است، اما نوظهور نیست. این اصطلاح مربوط به حوزه‌ی روانشناسی بوده، و در مورد سربازانی به کار رفته که بر اثر دور شدن از خانه و خانواده دچار نوعی افسردگی و بیماری شدند، رفته رفته وارد سایر حوزه‌ها مخصوصاً علوم انسانی و از جمله ادبیات شده است (تقی زاده، ۱۳۸۱: ۲۰۲).

به نظر می‌رسد انسان در گذر عمر هم پای انس و الفتی که با محیط اطراف و شرایط محیطی و زمانی و مکانی خود دارد، وجودش با عناصر و پدیده‌های پیرامونی در می‌آمیزد و هر

قدر که سال‌های عمرش سپری شود گویی بخشی از وجودش را با آن عناصر به جای می‌گذارد. از این رو هرگاه به گذشته‌ی خود برمی‌گردد و خاطراتش را مرور می‌کند، احساس غم و اندوه می‌کند. این پدیده همانند قصه وجود عالم مثل برای انسان است آدمی چون خود را متعلق به عالم دیگری می‌بیند، در این دنیای خاکی احساس غربت می‌نماید و دل‌تنگ آن منزلگاه نخستین می‌شود، کلام گویای مولانا بیانگر این معنی است.

کز نیستان تا مرا بیریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند.

(مولوی، ۱۳۷۳/ دا: ۱۹)

نوستالژی یک احساس عمومی، طبیعی و غریزی در میان انسان‌هاست. هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند، با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با نوعی لذت سکرآور می‌شود. البته داشتن خاطره برای هرکسی طبیعی است، اما وقتی یادآوری خاطرات، برای شخص، به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دل‌تنگی می‌کند (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۲).

علی‌رغم پژوهش‌های انجام گرفته درباره‌ی ادبیات اندلس، پدیده‌ی نوستالژی یا غم غربت در شعر شاعران روزگار مرابطن مورد تحقیق و مطالعه قرار نگرفته است. از مهمترین پژوهش‌ها در حوزه اندلس در حیطه‌ی نوستالژی می‌توان به پایان‌نامه‌ی "الحنین والغربة فی الشعر الأندلسی عصر سیاده‌ی غرناطه ۸۹۷-۶۳۵ هجری" از مها روحی ابراهیم الخلیسی در دانشگاه النجاح الوطنیه نابلس فلسطین اشاره کرد. این پایان‌نامه به غربت و انواع آن پرداخته است. این موضوع هر چند از مفاهیم اصلی نوستالژی به شمار می‌آید اما مؤلفه‌های دیگری برای نوستالژی هست که در این پایان‌نامه مجالی برای بحث و تحلیل آن نبوده است. این مقاله در پی آن است که با روش تحلیلی - توصیفی ظهور و بروز این پدیده‌ی روانشناختی - اجتماعی را در سروده‌های ابن خفاجه مطالعه نماید.

ابن خفاجه از سرآمدان شعر اندلس است. سروده‌های او تصویر قابل استنادی از مهمترین اوضاع و پدیده‌های دوره‌ی مرابطن اندلس را به نمایش می‌گذارد. از سوی دیگر اندلس به

عنوان پاره‌ای از جغرافیای پهناور دنیای اسلام از پدیده‌ای به نام غم غربت رنجور بوده است، از این رو بررسی این پدیده‌ی تأثیر گذار در لابه لای تصاویر هنری این شاعر صاحب نام، علاوه بر ترسیم زیبایی‌های ادبی- هنری به شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تر از آن دوره‌ی خاص کمک می‌کند.

از آنجا که نوستالژی از جمله محورهایی است که مرزی مشترک با دانش ادبیات و روانشناسی دارد، اشاره به این حوزه‌ی مشترک ضروری به نظر می‌رسد. " تراوش ذهنی ادیب حاصل الهام از تجربه‌های عقلی و روانی اوست بدین ترتیب ادب آینه‌ی عقل و روان ادیب است و ناقد ادبی با استفاده از حقایق روانشناسی که دارای اصطلاحات خاصی در تفسیر آثار ادبی هست کمک می‌گیرد" (عتیق، ۱۹۷۲: ۱۳).

در قرن بیستم آن قدر متن‌های روانکاوی و روانشناسی بر ادبیات و هنر تأثیر داشته که کمتر کار ادبی عمده‌ای است که از این تأثیر بی‌بهره باشد. " این تأثیر چه در فرم چه در محتوا (ولی بیشتر در محتوا) به اندازه‌ای است که امروزه گاه نمی‌توان ادبیات و روانکاوی را از هم جدا کرد، اکثر روانکاوان در مقدمه‌ی تحلیل هر اثر هنری، این نکته را تذکر می‌دهند که بررسی ارزش‌های زیباشناختی کار بایستی توسط منتقد ادبی صورت گیرد. زیرا برای یک منتقد هنر ساختار و فرم هنری کار اهمیت دارد و برای روانکاو بیشتر محتوای آن مورد توجه است. اما محتوا در اثری که «کار هنری اصیل و ارزنده» به شمار می‌رود، چنان به فرم درآمده است که با هم یگانه‌اند؛ یعنی تغییر یکی الزاما دیگری را تغییر خواهد داد" (صنعتی، ۱۳۸۲: ۸۲).

تخیل، تصور، تداعی معانی، عاطفه از مفاهیم علم روانشناسی هستند. بسیاری از دانشجویان رشته‌ی ادبیات، بدون توجه به مفاهیم و اصطلاحات آن، در حوزه‌ی ادبیات و نقد به گونه‌ای معما می‌نگرند. دانش روانشناسی در حیات بشر که- متشکل از عناصر مختلفی که مرتبط با هم هستند، کاوش می‌کند (عتیق، ۱۹۷۲: ۲۳).

ادبیات با زبان، گفتار و تخیل سر و کار دارد و روانشناسی نیز از همین زمینه‌ها بهره‌ای غیر قابل انکار می‌برد. ادبیات برای تحلیل محتوا و حتی زبان و تصاویر شاعرانه‌ی خویش به

روانشناسی احتیاج دارد و روانشناسی به هنر و ادبیات نیازمند است. این همکاری دو جانبه در یک قرن اخیر، هم به پیشرفت روانشناسی کمک کرده، هم به نقد و بررسی متون ادبی.

درآمدی بر نوستالژی: "نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی است به معنای حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت. این لفظ برگرفته از دو سازه‌ی یونانی (nosjos) به معنای بازگشت و (algos) به معنای درد و رنج است" (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۰۱۱) در فرهنگ واژه‌های دخیل آمده است "نوستالژی: فرانسوی، دلتنگی از دوری میهن، درد دوری میهن" (باطنی، ۱۳۷۲: ۱۱۳) معادل این کلمه در زبان عربی الاغتراب، الغربه و الحنین می‌باشد (فیروزآبادی، ۱۴۰۶: ۶۳۰ و ۳۸۳).

هر چند شکی نیست که دوری از وطن و غم غربت بخش مهمی از این حسرت را در بر می‌گیرد، اما معادل پیشنهادی نگارندگان "حسرت بازگشت و دلتنگی برای آن‌هاست." لازم است که غم غربت وسیعتر از مفهوم دوری از میهن و دربرگیرنده‌ی انواع غربت دانسته شود. به معنای دور افتادن از مکان یا زمان دلخواه.

مؤلفه‌های اصلی غم غربت عبارتند از: "۱- دلتنگی برای گذشته ۲- گرایش برای بازگشت به وطن و زادگاه ۳- بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت ۴- پناه بردن به دوران کودکی و یادکرد حسرت‌آمیز آن ۵- اسطوره پردازی ۶- آرکائیسیم ۷- پناه بردن به آرمانشهر یادآور می‌شود دو عنصر بو و صدا در تداعی گذشته‌ها و به تبع آن در تحریک عاطفه نوستالژی مؤثر است" (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

نوستالژی به رؤیایی گفته می‌شود که از دوران گذشته‌ی پر اقتدار نشأت می‌گیرد. گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. "وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی رو به رو می‌شوند یا سلامتیشان به خطر می‌افتد یا به پیری می‌رسند، اولین واکنش آنها راهی برای گریز است، اما در بسیاری اوقات اگر در واقعیت عینی، راهی برای گریز پیدا نکنند، آرزوی گذشته‌ای را دارند که در آن زندگی پر شکوهی داشتند" (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱).

این حسرت، بیش از همه با اصول رمانتیک پیوند و خویشی دارد. در این مکتب ادبی اصولی وجود دارد که با مبحث نوستالژی هم پوشانی دارد. از جمله اصل "گریز و سیاحت" است. "آزردگی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان های دیگر، دعوت به سفر تاریخی، سفر واقعی یا بر روی بال های خیال از مشخصات آثار رومانیک است. همه‌ی این سفرها در آرزوی یافتن محیط زیبا و مجلل و رنگ های تازه و بالاخره آن زیبایی کمال مطلوب است که هنرمند رومانیک آرزوی نیل به آن را دارد" (سید حسینی، ۱۳۸۱: ۱۸۱).

رمانتیک در سفرهای رویایی خود در آرزوی یافتن محیطی زیبا و مجلل و بالاخره آن زیبایی مطلوب است. این نوستالژی برای "فردوس گم شده اغلب با جستجو برای آنچه گم شده و از کف رفته همراه است" (همان: ۱۸۳) در اشعار بزومی، رمانتیک بیشتر از سرسبزی بهار، برگ‌های زرد پاییز و بیشتر از نغمه‌های پر نشاط بامدادی، آهنگ حزن‌آلود غروب جلوه‌گر می‌شود، به جای روشنائی، سایه و تاریکی حکم فرماست این حزن و اندیشه، مثل دردی پنهانی، پیوسته در اشعار رمانتیک‌ها طنین می‌اندازد (همان: ۱۸۳). از این رو به نظر می‌رسد محور تلاش و مرز مشترک رمانتیسیم و نوستالژی عبارت است از عدم اقبال به وضع موجود و ناخرسندی از وضعیت کنونی. در پرتو نگرش رمانتیسیم سیر در آرمان‌های پیش رو موجب برون رفت از ناخرسندی کنونی است و در پرتو احساس نوستالژیک مرور خاطرات پیشین موجب آن برون رفت می‌گردد.

خاطره ممکن است جمعی یا فردی باشد؛ هر چه تعداد افرادی که قادر به یادآوری آن هستند افزایش یابد خاطره از قلمرو فردی خارج و به حوزه جمعی وارد می‌شود. "واژه‌ی خاطره‌ی جمعی که برای اولین بار توسط موریس هالبواکس در سال ۱۹۲۵ در کتاب "چارچوب اجتماعی خاطره‌ی" به کار رفته است، به معنای خاطراتی است که گروهی از انسان‌ها در آن سهیم بوده، آن را به دیگران انتقال داده و در شکل‌گیری آن دخالت دارند" (میرمقتدایی، ۱۳۸۷: ۷). حافظه‌ی تاریخی را باید شکلی از انباشت خاطره جمعی در محور زمان به حساب آورد. "این حافظه بدین ترتیب از خلال ساز و کارهای فرافکنی به سوی گذشته و همچنین به سوی

آینده، تصور وجود نوعی منشأ و سرنوشت مشترک را به وجود می‌آورد، بدین ترتیب حافظه‌ی تاریخی را می‌توان به آلبوم بزرگی تشبیه کرد که برای یک گروه مشترک است" (شعله، ۱۳۸۴: ۱۸).

هیوم به نحوی خاطره و ذکر آن را به عنوان امری کاملاً فردی و شخصی مطرح کرده است. "جاودانگی در خاطره‌ها نیز یعنی یاد انسان در خاطر کسانی که در زمان حیات، او را دوست داشته اند، پس از مرگ باقی و پایدار است؛ و بالاخره جاودانگی از طریق اعقاب و ذراری یعنی بقای انسان پس از مرگ وابسته به فرزندان و نسل او است (حسینی شاهرودی به نقل از Hume, David, (1989)). بنابراین جاودانگی شخص، در حقیقت، جاودانگی افعال، آثار، خاطرات و یا فرزندان بر جای مانده از او است.

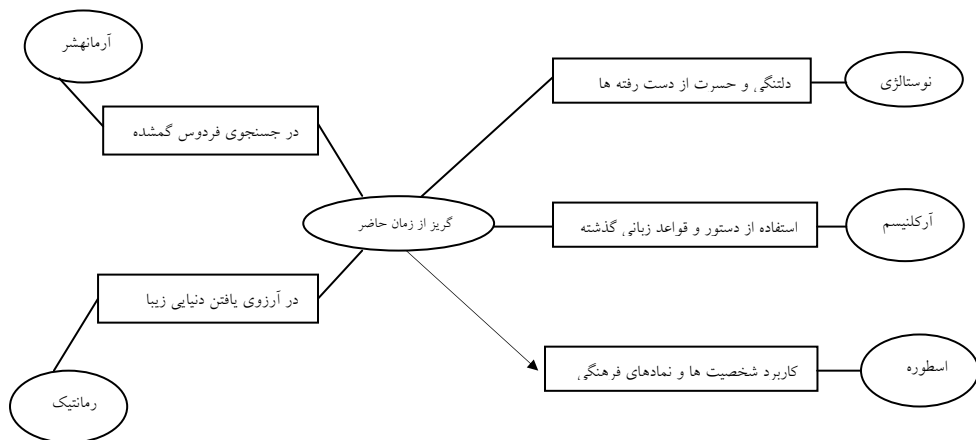
خاطره‌ی فردی، تمام پیشامدهایی که در زندگی ادیبان رخ داده است را به شکل بارز در آثار آنها منعکس می‌کند. گاه شاعرانی مورد مطالعه قرار می‌گیرند که همواره در گذشته‌ی خویش و مخصوصاً دوران خوش جوانی (flash back) به سر می‌برند. ابن خفاجه از لحظه‌های شاد و بی‌خیال دوران جوانی با اشتیاق و حسرت سکرآور یاد می‌کند و همیشه در آرزوی بازگشت به آن به سر می‌برد و بر پیری می‌شورد. "عشق و زندگی عاشقانه و سفرها که خود به نوعی در زندگی فرد تاثیر گذاشته همه خاطرات فردی است که تکرار آن‌ها به خاطر نارضایتی از وضع موجود است و منجر به ایجاد حس دل‌تنگی می‌گردد" (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۷).

صورت نموداری آنچه در اثنای مطالب گفته شد و مورد تحلیل قرار گرفت. در زیر ملاحظه

می‌شود:

به سوی گذشته به سوی آینده





ابو اسحاق ابراهیم بن خفاجه (۵۳۳-۴۹۵ ه. ق) در جزیره‌ی شقر از توابع بلنسیه به دنیا آمد، در عصر ملوک الطوائف آغاز دولت مرابطین می‌زیست. در شعر و نثر آنقدر پیش تاخت که به مرتبه‌ی استادی دست یافت و او را یگانه‌ی زمان شمردند در اوان پیری از لهو و بادیه‌گساری روی برتافت و طبیعت را موضوع شعر خود قرار داد.

دیوانش در بردارنده‌ی مدح، عتاب، رثا، شکوی، وصف و... است. اما وصف بر دیگر انواع شعرش برتری دارد و چون مدح می‌کند به وصف آغاز می‌کند. امتیاز او بر دیگر شاعران در فراوانی این گونه اشعار است نه نیکویی آن. او اشعارش را با بدیع، بیان، استعاره و تشبیه و جناس و طباق و... می‌آراید. (طاهری‌نیا، ۱۳۸۶: ۷۸). ابن خفاجه در مفهوم نوستالژی اشعار شیوا و دلکش بسیاری دارد. از دفتر این شاعر برخی شواهد مورد تحلیل و روانکاوی قرار می‌گیرد.

نوستالژی دوران جوانی و غم و درد پیری و مرگ اندیشی

حسرت بر جوانی از دست رفته و شکایت از روزگار ناتوانی و پیری بسیار در دیوان ابن خفاجه به چشم می‌خورد؛ به گونه‌ای که سهم بیشتر مفهوم نوستالژی را می‌توان در این حوزه دید و مؤلفه‌ی دیگر در اولویت‌های بعدی قرار می‌گیرند

ابن خفاجه در قصیده در بحر طویل (فی ساحه البلی) یاد خاطرات دوران جوانی می‌افتد و اشعار زیبا و پر از اندوه را در وصفش می‌سراید گذر شاعر بر محل اجتماع همیشگی دوستان، او را به یاد خاطرات شیرین ایام جوانی می‌اندازد سرور و شادمانی سراسر وجودش را فرا می‌گیرد اما به ناگه حسرتی دردناک دوری از آن ایام، شادیش را به غم بدل می‌کند و شاعر پیوسته در حالتی از حزن و امید به سر می‌برد. «به عقیده‌ی فروید یادآوری خاطرات گذشته و بازگشت به آن‌ها دلایلی دارد؛ وی هنرمند را دردمندی می‌داند که برای تخفیف درد خود ناله می‌کند و با شیوه‌های حکیمانه خود را آرامش می‌دهد» (تقی‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۰۱).

إِذَا اسْتَوْقَفْتَنِي فِي الدِّيَارِ عَشِيَّةً تَلَذَّذْتُ فِيهَا جَيْئَةً وَ ذَهَابًا
أَكْرُبُ بَطْرِفِي فِي مَعَاهِدِ فِتْيَةٍ تَكَلَّتُهُمْ بِيضَ الْوَجْهِ شَبَابًا

(ابن خفاجه، ۱۹۹۴: ۳۲)

آن زمان که شبانگاه مرا در دیار دوستان به درنگ فرا خواند، رفت و آمد در وادی دوستانم را لذت‌بخش یافتم.

چشمانم را در میعادگاه یارانی می‌چرخانم که در عهد جوانی به مصیبت آنان مبتلا گشتم. شاعر با ایستادن بر مکانی خاص و خطاب قرار دادن آن - چنان‌که گذشت از شعر کلاسیک جاهلی الهام گرفته است که به نوبه‌ی خود از مصادیق آرکائیست است - بر خرابه‌های باقی مانده از روزگار جوانی جمع دوستان، می‌ایستد. و دیوانه‌وار به گفتگوی با دشت و دمن می‌پردازد اما پاسخی نمی‌شنود. آیا این تنهایی و غربت از دوستان است یا حسرت از دست دادن جوانی است که شاعر را به ناله می‌اندازد و از ایستادن به ستوه آمده است؟

فَطَالَ وَتَوَفَى بَيْنَ وَجَدٍ وَ زَفْرَةٍ أَنَادِي رُسُومًا لَا تُحِيرُ جَوَابًا

(همان: ۳۲)

- ایستادم در میان شوق و اندوه به درازا کشید و خرابه‌های باقی مانده از دوستان را صدا زدم اما هیچ جوابی نشنیدم.

در قصیده در بحر المتقارب (ثقل الوزاره فی حقه) شاعر بیاد می‌آورد روزگاری که در «لوی» به سر برده است و یاد می‌کند ایام خوش جوانی را که در جمع دوستان در آنجا سپری کرده است.

فَأَذْكُرْنَا لَيْلَةً بِاللَّوِي وَ عَهْدًا بَعَصْرِ الصَّبَا أَطْرَبَا

(همان: ۳۲)

- شب‌هایی را که در "لوی" به سر بردیم و روزگار خوشی که در ایام جوانی سپری نمودیم به یادمان می‌آورد..

یاد پیری و شکایت از روزگار ناتوانی و دلتنگی نسبت به دوران خوش جوانی، یکی دیگر از زمینه‌های نوستالژیک شعر ابن خفاجه است. شعر زیبای در بحر الرمل (ای عیش) بیان این دلتنگی است. این ناراحتی او را مجبور به شمردن سال‌های عمرش کرده است که بالغ بر ۸۱ سال دارد. محزون از این که چراغ عمرش رو به خاموشی است.

أَيُّ عَيْشٍ أَوْ غِذَاءٍ أَوْ سِنَةٍ لِإِبْنِ إِحْدَى وَ ثَمَانِينَ سَنَةً؟

(همان: ۲۳۳)

برای آن‌که ۸۱ سال از عمرش سپری گشته چه زندگی چه غذا و چه خوابی گوارا خواهد بود؟

ابن خفاجه سرشار از زندگی است، پر از شور و هیجان. اشتیاق او برای زندگی انکار ناپذیر است. وی هستی‌ای می‌خواهد بدون ناکامی، ناخشنودی، بیماری، پیری و مرگ. بجز قید عشق و دلبستگی و می و مستی که همواره از آن دم می‌زند هوایی دیگر در سر ندارد و آنگاه که در واقعیت می‌بیند که پیری مانع از سرمست شدنش گشته است، افسرده و نالان و با بیان شاعرانه‌ی خویش اعتراف می‌کند که حیای پیری باعث شده‌است که چون گذشته به شراب و مستی نپردازد و اگر این سال‌های طولانی که برعمرش گذشته، نبود، بار دیگر شراب می‌نوشید. در واقع هرچند از باده‌گساری دست کشید، اما اشتیاق به آن و حسرت نوشیدن آن، پیوسته ذهن شاعر را به خود مشغول نمود.

لولا الحياء من المشيب لقبلت نغر الحباب به و عين الرجس

(همان: ۱۳۸)

- اگر حیا و شرم از پیری نبود این نفس من هر آینه بر لب جام و چشم نرگس (شراب)

بوسه می‌زد.

اندیشه‌ی مرگ تأثیر عمیقی بر روح او داشت. و در جای جای دیوانش می‌توان جای پای هراس از آن را لمس نمود و ترس از آن در جانش هویدا است. « فکر کردن به مرگ را علت اصلی ترس از مرگ می‌دانند» (کاظمی، ۱۳۸۱). گذشت زمان که تجسم آن را در مرگ دوستان و پیری و تنهایی خویش می‌دید او را بی‌توان می‌کرد. این نوع غم و دل‌تنگی لحظه‌ای شاعر را رها نمی‌کند. در ابیات بعدی در بحر الطویل این اندوه جان‌کاه را با زبان و الفاظی زیبا به تصویر می‌کشد، آن‌گاه که شبانگاه دوستانشان به وادی مرگ رهسپار شدند و از آنها جز قبرهایی، چیزی دیگر به جای نمانده؛ اشک بر دیده جاری می‌سازد. می‌سراید همان‌طور که باد شمال آتش را شعله‌ور می‌سازد عشق تو نیز وجودش را به آتش می‌کشانند.

ألا عرس الإخوان في ساحه البلى ما رفعوا غير القبور قبابا
فدمع كما سح الغمام و لوعه كما أضرمت ریح الشمال شهابا

قابل ذکر است که در بعضی نسخه‌ها به جای تحت البكاء «غِبَّ البكاء» آورده اند.

(همان: ۳۲)

- هان که دوستان من در عرصه‌ی مرگ فرود آمدند و بجز خانه‌ی قبر خیمه‌ای نیافرشتند

- پس اشک‌ها چون باران- سیل آسا- جاریست و سوز عشق چنان سوزناک است که گویی

نسیم شمال آتش شعله‌ور ساخته است.

روزی را به یاد می‌آورد که برای همیشه از میان زندگان و دوستان باید کوچ نمود و به

دیوار همیشگی رهسپار شد چه بسیار کاروان مرگ برای آنها رحل اقامت محیا کرده است،

مردمی که خاک را بالین خود قرار داده، گویی هرگز در نعمت زندگی نکرده‌اند. در بحر الکامل

سروده است.

فَكَأَنَّهُ وَ الْعَيْسُ تَبَسُّطُ خَطْوَةٍ قَدْ بَانَ مُرْتَحِلًا عَنِ الْأَحْيَاءِ
 فَلرُبَّ رَكْبٍ لِلرَّدَى تَحْتَ السَّرَى ضَرَبُوا قِبَابَهُمْ بِهَا لِثَوَاءِ
 مُتَوَسِّدِينَ بِهَا التُّرَابَ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَرْتَعُوا فِي زَهْرَةِ النَّعْمَاءِ

(همان: ۲۰)

- در حالی که شترش به آرامی گام برمی‌داشت گویی او از میان زندگان کوچ می‌کند.
- چه بسا کاروان مرگی که شبانگاه برای اقامت خیمه زدند.
- خاک را بالین خویش قرار دادند گویی که هرگز در نعمت نزیسته اند.

حسرت فقدان نزدیکان

مرثیه سرای ما رثاهای خویش را در فقدان دوستان، بزرگان با زیباترین تصویر بیان می‌کند، گاه این اشعار که در رثا هست، بازگشتی به گذشته می‌زند و خاطرات خوش با هم بودن را زنده می‌کند و اکنون نالان و افسرده از این‌که دیگر دیداری میسر نیست و به فضای رثایش جوی از نوستالژی را می‌پراکند. در قصیده‌ی (فی کل ناد منک) اوصاف زیبایی را در رثای ابو محمد عبد الله بن ربیع بیان می‌کند. شروعی بسیار زیبا که خواننده احساس می‌کند قصیده مدحیه است. البته طبیعی است که مرثیه در مرگ بزرگان، هر قدر هم از اهمیت برخوردار باشند، بار عاطفی زیادی به همراه ندارد و شاعر با توصیف و اغراق - چنان‌که در اینجا هم مصداق دارد - سعی می‌کند خلأ عاطفی را جبران کند. و طبیعتاً بار نوستالژیکی این اشعار در سطح پایین است. شاعر می‌گوید در هر کوی و برزن باغی از حمد و ثنای توست و اضطراب مصیبت دیده‌ها و اشک‌شان را به لرزش شاخه‌هایی که باران آن‌ها را پوشانده تشبیه کرده و آه و فغان مردم را به پرنده‌ای مانند کرده که می‌نالد.

فِي كُلِّ نَادٍ مِنْكَ رَوْضٌ نُنَاءِ وَ بِكُلِّ خَدٍّ فَيْكٌ جَدْوَلٌ مَاءِ

و لکلّ شخصٍ هزّةُ الغصنِ النّدى تحت البكاءِ و رنةُ المکاءِ

(همان: ۱۶)

- در هرکوی و برزن باغی از حمد و ثنای توست و بر هرگونه‌ای جویباری از اشک در مصیبت تو جاریست.

هرکس در زیر- باران- اشکش چون شاخه نرم است و چون کبوتر نوحه‌گر گریان است. مرگ را از بین برنده‌ی وصال و دوری از محبوبش می‌داند. این حزن و حسرت که دیگر هیچ سفیر و واسطه‌ای بینشان نیست و امیدی به دیدار نیست و حسرت روزهای خوش با هم بودن به کلی او را دچار حسرت نموده است.

و کفیّ أسیّ أن لا سفیرَ بَیننا یمشی و أن لا موعِدٌ للقاءِ

(همان: ۱۷)

- این حزن و اندوه که هیچ پیکی بین ما رفت و آمد نمی‌کند و هیچ زمانی برای دیدار نیست، کفایت می‌کند.

در ابیات بعدی خاطر نشان می‌سازد که مرگ برای هر کسی وجود دارد و بدین منوال شخص حزین را آرامش و تسلا می‌دهد، حکمت اساس کارش می‌شود، در اشعاری که حکمت گنجانده شود، بار عاطفی ابیات تنزل می‌یابد. چرا که انسان در خلال آن به تأمل و تفکر می‌پردازد. اما در تکاپوی تصنع و احساس، غلبه بر احساس است که ابیات رقیق گشته و جانها را متأثر می‌کند. در این قصیده نوسان عاطفه را می‌توان احساس کرد. شاعر با خاموشی نور ربیعه و از بین رفتن و کند شدن آن شمشیر بی مانند، آرزوهای خود را بر باد رفته می‌داند.

لا هزّنی أملٌ و قد حلّ الرّدى بأبی مُحَمَّدٍ المحلّ النائی
فی حیث یطفأ نورٌ ذاک المجلّی و فریدُ تلک الغرة العراءِ

(همان: ۱۷)

- هیچ امید و آرزویی مرا به حرکت در نمی‌آورد در حالی که مرگ در دور دست ابی محمد را در بند خویش بنمود.

- در جایی که نور آن شعله‌ی فروزان و درخشش آن شمشیر اصیل به خاموشی گرایید. مرگ دوستان و ویرانی دیار یار که تنها نشانه از دوستان قدیمی است، در شاعر احساس حسرت نسبت به گذشته ایجاد می‌کند. اشعار در بحر طویل زیر باز ادامه‌ی همان حالات روحی و درونی شاعر است. غم تنهایی و دوری از دوستان بر جاننش چنگ انداخته و با ابیاتی حزن آور و سرشار از احساس دل‌تنگی و نوستالژی نبود دوستان را شرح می‌دهد.

و قد دَرَسَتْ اجسامُهُمْ و دِيارُهُمْ فَلَـم أَر إِلاَّ أَقْبَرًا وِـيَا بَا

(همان: ۳۲)

- جسم و کاشانه‌ی دوستانم از بین رفته است و به جز قبر خاک و خرابی چیزی نمی‌بینم.

نوستالژی دوری از معشوق و محبوب: عاشق دلسوخته و شب زنده‌دار از یاد دیار معشوق خویش، آشفته حال گشته، از باد شمال مدد می‌گیرد. شاعر در بحر طویل از خطاب به نسیم و باد در اشعارش بسیار بهره جسته است. وی نسیم را قاصد سرزمین دوردست محبوب خویش می‌داند، قاصدی که در غیاب هر پیک دیگری به وی فرصت می‌دهد بدون خطاب فرد خاصی حس تنهایی و غربت خویش را باز گوید؛ به خاطر یاد منزل‌گاه محبوب چشمانش بی‌خواب شده و امیدش به نسیمی است که از جانب شمال می‌وزد و بوی دوست را با خود به همراه آورد.

أَرِقْتُ لِذِكْرِ مَنْزِلِ شَطْطِ نَازِحِ كَلِفْتُ بِأَنْفَاسِ الشَّمَالِ لَهُ شَمًّا

(همان: ۲۰۰)

- به یاد منزل سفر کرده‌ای که از ما دور شده است شب را به بیداری سپری نمودم و از

نسیم شمال خواستم رایحه‌ای از دوست را برای من به ارمغان آورد.

آنگاه در ابیات بعدی ساکنین کوی یارش را خطاب قرار داده، چنین می‌سراید که دوری از معشوق نه تنها از عشق وی نمی‌کاهد، بلکه عشقش را افزایش نیز می‌دهد.

و أَبْلَغُ قَطِينِ الدَّارِ أَنِّي أَحِبُّهُ عَلَى النَّأْيِ، حُبًّا لَوْ جَزَانِي بِهِ جَمًّا

(همان: ۲۰۰)

- و به ساکن کوی یار بگو که او را با وجود دوری دوست دارم. عشقی که اگر به واسطه‌ی آن مرا مجازات کنند افزون می‌گردد.

با قدرت شاعرانه و نوآوری‌های بدیعی در بیان احوال خویش، از هجران دوست و شعله‌ی شوق خویش، از برق که سینه‌ی شب را می‌شکافد، می‌خواهد که درودش را به خرابه‌های به جای مانده از دوستان برساند، شاید که شفای قلبش در آن باشد و احساس آرامش کند. وی در اینجا برق را قاصد سرزمین یار می‌داند، قاصدی که به شاعر فرصت می‌دهد که حس تنهایی و غربت خود را بیان کند. در خطاب قرار دادن برق غربتی خاص نهان است. برق دارای شدت، شگفتی و نمودی عالی برای بیان احساس شاعر است.

فَقُلْتُ لِبَرْقٍ يَصْدَعُ اللَّيْلَ لَامِحٍ: اَلَا حَيٌّ عَنِّي ذَلِكَا الرَّبِّيعَ وَ الرَّسْمَا

(همان: ۲۰۰)

و به برق درخشانی که (تاریکی) شب را می‌شکافد گفتم درود مرا به آن سرزمین و آن نشان یار برسان.

در بیت زیر جنبه‌ی روحی و شخصیتی شاعر هویدا است. دوری از دوستان علت و انگیزه‌ای است تا موج‌های عاطفی شاعر برانگیخته شود و او را پی در پی برای آفرینش شعری پر از احساس ترغیب کند. او صبرش برفراق یار به تنگ آمده، دوری چنان وی را متقلب کرده که پیوسته کارش گریه است. حتی چشمانش نیز دیگر توان گریستن را ندارد و خشک گشته است. وی خیر می‌دهد که شب روی آورده است شب در واقع بیانگر غم و اندوه درونی شاعر و احساس ناامیدی از دیدار است.

و حَطَّ قِنَاعَ الصَّبْرِ وَ اللَّيْلُ عَاكِفٌ
فَأَفْصَحَ دَمْعٌ كَانَ بِالْأَمْسِ أَعْجَمًا

(همان: ۲۰۳)

- شب فرا رسید و نقاب صبرم به کنار رفت و اشکی جاری گشت که تا دیروز خشکیده بود.

نوستالژی و خاطره‌ی جمعی

شاعر در بیت زیر ممدوحش ابو اسحاق ابن امیر المومنین را به خاطر قریشی بودنش می‌ستاید و این چنین برتری قریش را دوباره در اذهان زنده می‌کند و یادآور می‌شود. می‌سراید که او از بزرگان قریش است و وقار در لباس ممدوح زیباست.

إِمَامٌ فِي الدُّوَابِ مِنْ قُرَيْشٍ
وَ حَسْبُ الْمَجْدِ مِنْ عُودِ صَلِيبٍ

(همان: ۵۰)

- او پیشوایی از بزرگان قریش است و برای مجد و بزرگی همین بس که از نسب خالص به ارث برده شده باشد.

قصیده (انجد فی طرق المعالی) شاعر، اسطوره‌های بشریت را- البته از اقوام سامی- به یاد می‌آورد، ذکر یوسف و داوود به اشعارش جنبه‌ی اسطوره و خاطره‌ی جمعی می‌دهد. آنگاه که یوسف در لباس زیبا ظاهر می‌شود و داوود با صدای خوش خویش می‌خواند، می‌گوید که تاج پادشاهی با او زیبا می‌شود. در حقیقت انتخاب این اشخاص برای شاعر دارای بار عاطفی بوده است "مغز با ایجاد یک صف انتظار، به خاطره‌ها یا تداعی‌ها اجازه‌ی ورود می‌دهد و تنها به خاطره‌هایی اجازه ورود می‌دهد که از بار عاطفی قابل توجهی برخوردار باشند مثل دستگاه زلزله سنجی که تنها زلزله‌هایی با بزرگی مشخصی را ثبت می‌کند، حساسیت مغز نسبت به تداعی خاطره‌ها واجد آستانه‌ای است که با وزن عاطفی خاطره‌های ما در ارتباط است" (نوروزیان، شکروی، ۱۳۸۶) شاعر می‌گوید:

تَرَى يَوْسُفًا فِي ثَوْبِهِ حُسْنَ صُورَةٍ
وَ تَسْمَعُ دَاوُدَ بِه مُتْرَمًّا

تَقَلَّدَ مِنْهُ عَاتِقُ الْمَلِكِ مُرْهَفًا إِذَا مَا نَبَا الْعَضْبُ الْمُهَنْدُ صَمَمًا

(همان: ۲۱۹)

- در لباس ممدوح من صورت نیکوی یوسف را می‌بینی و نغمه‌ی خوش داود را می‌شنوی.
- مقام پادشاهی با حضور ممدوح من شمشیر برنده‌ای به گردن آویخته که آنگاه شمشیر
هندی به کندی گرایید او برنده و تیز است.

حاتم طائی و ربیعہ بن مکدم از افتخارات عرب و اسطوره‌هایشان به شمار می‌روند ابن
خفاجه با بیانی ظریف، این حقیقت را به تصویر کشیده و با زبان جاوید شعر فریاد بر می‌آورد
که ممدوحش در بذل و بخشش بسان حاتم طایی و در جنگاوری بسان ربیعہ است.

مَنْ بَيْتٍ عَزَّ مِنْ نِبَالٍ حَيْثُ لَا تُلْقَى بَغَيْرِ مُسَوِّدٍ وَ مُعْظَمِ
إِنْ جَادَ جَادَ هُنَاكَ حَاتِمٌ طَيِّءٌ أَوْ صَالَ صَالَ رَبِيعَةُ بْنُ مُكْدَمٍ

(همان: ۲۱۴)

- او از خاندان بزرگی است که جز سرور و بزرگ در میان آنان نمی‌یابی.
- اگر بخشش کند به مانند حاتم طائی می‌بخشد و اگر بجنگد به مانند ربیعہ بن مکدم در
میدان نبرد حمله‌ور می‌شود.

دوری از وطن (غم غربت)

مهمترین و دردناکترین تجربه که زندگی را ناگوار می‌سازد در فراسوی درد ناکامی، تنهایی
و غربت است. زندگی در خارج از وطن و احساس وابستگی به شقر در ابن خفاجه احساس
دلتنگی و غربت شدیدی ایجاد می‌کند. "فیشر اشاره می‌کند که، احساس غربت کارکردی از
ویژگی‌های شخصیتی و نیز ویژگی‌های محیط جدید است و می‌توان استنباط کرد که افراد
نامنعطف، به خاطر دل بستگی قوی به عادات آشنا، و نیز ویژگی‌های محیط جدید آمادگی بیشتری
برای ابتلا به احساس غربت دارد" (شریفیان، ۱۳۸۹: ۲۴ به نقل از فیشر و هوود (۱۹۸۷)). بنابر این

قطرات ریزان اشک خود را به سیلابی مانند کرده که پیوسته در جریان است و کاسه‌ی صبرش لبریز شده است، آرزو می‌کند که ای کاش به جزیره‌ی شقر (وطن شاعر) بازگردد تا آرام گیرد.

فقلت و لی دمعٌ تفرق فأنهمی یسبل و صبرٌ قد وهی فتضعصعا
الا هل إلی أرضِ الجزیره أویةً فأسکن أنفاساً وأهدأ مضجعاً؟

(همان: ۶۳)

- در حالی که اشکم جاری گشت و فزونی گرفت و صبرم سست شد و از دست رفت،

گفتم:

- آیا به سوی جزیره‌ی شقر بازگشتی هست تا در آنجا سکنی گزینم و دلم آرام گیرد.
ابن خفاجه اندلس را با طبیعت افسونگر و بستان‌ها و رودها و درختانش به تصویر می‌کشد و چنین دلتنگیش را با مظاهر طبیعت می‌آمیزد و به احساسش رونق و زیبایی می‌دهد. این اشعار از قلبی که عاشق وطن است می‌تراود. ناشی از تجربه‌ای است که از غربت به وی دست داده است. عشق او به وطن خالص است و وفادار بر عهد و پیمانی که با خود بسته است. در اندیشه شاعر، اندلس، بهشتی است که خداوند فقط به آنان ارزانی داشته و اگر فرصت انتخاب داشت اندلس را (جای بهشت) انتخاب می‌کرد.

یا اهل اندلس لله درکم ماءً وظلٌ و انهارٌ واشجار
ما جنه الخلد إلا فی ديارکم و لو تخیرت هذا کنت أختار

(همان: ۱۱۳)

ای اهل اندلس شگفتا از آب و سایه و رودها و درختان اندلس.

بهشت جاودان جز در دیار شما نیست و اگر من توان انتخاب داشتم هر آینه اندلس را

(جای بهشت) برمی‌گزیدم.

اندلس برای شاعر فقط یک سرزمین نیست بلکه آرمان و رویای او، بازگشت به بهشت روی زمین است. وی نه در فقر و نداری به سر برده که سودای ثروت را در دل پیروراند و نه از اوضاع و احوال زمانه شکایت می‌کند و نه از سیاستمداران و حاکمان. دیوانش سرشار از

قصاید طولانی در مدح است که بیانگر احوال خوش او در زندگی است. آری مدینه‌ی فاضله او سرزمین زیبای اندلس است

إِنَّ لِلجَنَّةِ فِي الأندلسِ مجتلی حُسنٍ و رِيَا نَفْسِ
فَسَنَا صِبْحَتَهَا مِنْ شَبَبِ و دُجَى ظَلَمَتِهَا مِنْ لَعَسِ
فإِذَا مَا هَبَّتِ الرِّيحُ صَبَاً صَحْتُ: وَا شوقِي إِلَى الأندلسِ

(همان)

- در اندلس منظری نیکو و رایحه‌ای خوشبو از بهشت است.
- روشنایی صبحش به سفیدی آب دهان و سیاهی شبش به سیاهی لب می‌ماند.
- آنگاه که باد صبا می‌وزد فریاد برمی‌آورم: وای از اشتیاقم به اندلس.

عاطفه نوستالژیک

عاطفه تاثیر زیادی در شعر بطور عام و در اشعار نوستالژیک به طور خاص دارد؛ عاطفه محرک نویسنده است. عبد القادر با مثالی ساده تأثیر عاطفه در ایجاد یک فعل را روشن می‌کند. وی می‌گوید "مثلا رفتن به باغ فکر است، اما اشتیاق رفتن به آنجا و گذراندن اوقات در ساعاتی معین کار عاطفه است" (ابوشریفه، ۱۹۹۰: ۲۵).

صدق عاطفه از محکم‌ترین اسباب زیبایی شعر و عامل تاثیر گذار در دیگران است. از آنجا که شاعر اندلسی ما متعلق به وطنش است، وطنش را همچون جانش دوست دارد و قلبش از عشق او می‌تپد. درقصایدی که رنگ و بوی نوستالژیکی دارد، صدق عاطفه ملموس است ابیات با سبک نیکو، معانی زیبا و شکل آهنگین مزین نموده است. مثلا در هنگام رثای عزیزان حزن و اندوهش را بدون تکلف و تملق بر زبان جاری می‌سازد در هجران و دوری از معشوق الفضا رقیق و نرم که مناسب غزل است انتخاب می‌کند (نورالدین، ۱۹۹۰: ۵۵-۸۳-۱۰۵).

در رثای خواهر زاده‌اش محمد که در عنفوان جوانی زندگی را بدرود گفت، قصیده‌ای به عنوان (مثنوی الحبيب) سروده‌است. در این قصیده، آتش هجران برادرزاده‌اش در دلش شعله

کشیده و آب از دیده‌اش روان گشته، زبان آتشینش را لباس نظم پوشانیده و بر فراق برادرزاده مویه سر می‌دهد. بار اندوهی که هر بیت با خود حمل می‌کند گویای حقیقت درونی اوست شعر رنایش را بدون هیچ مقدمه‌ای شروع کرده است رنگ و بوی حکمت هم از آن به مشام نمی‌رسد. چنین بر شور مرثیه افزوده می‌شود. و در جان‌ها رخنه می‌کند. این مرثیه با آهنگ خوش و تشبیهات و تصاویر دل‌انگیز در شمار یکی از هنرمندانه‌ترین و شورانگیزترین گونه‌های رثای وی محسوب می‌شود. "سیرون می‌نویسد مرگ جوان مایه‌ی بسی دریغ و افسوس است زیرا اگر جان پیر، شمعی است که به سحر رسیده باشد، مرگ جوان چراغی است که در آغاز بزم بکشند یا میوه‌ی خامی که به قهر از درخت زندگی جدا کرده‌اند" (کاظمی، ۱۳۸۱) ابن خفاجه قصیده‌اش را با اشک جاری بر دیده و حزن و اندوه آغاز می‌کند. این ماتم بهای دوست داشتن است که باید بدهد.

أرقتُ أَكْفَ الدَّمْعِ، طَوْرًا وَ أَسْفَحُ وَ أَنْضَحُ خَدْيَ تَارَةَ ثَمِ أَمْسَحُ

....

استَقْبَلُ الدُّنْيَا بِذِكْرِ مُحَمَّدٍ فَيَقِيحُ فِي عَيْنِي مَا كَانَ يَمْلَحُ
وَ أَشْفِقُ مِنْ مَوْتِ الصَّبَا ثَمِ إِنِّي لَأَمَلُ أَنَّ اللَّهَ يَعْفُو وَ يَصْفَحُ

(همان: ۶۴)

- شب را تا به صبح به بیداری می‌گذارم. گاه خود را از گریستن باز می‌دارم و دگر بار می‌گیرم. و یکبار گونه‌هایم از اشک خیس می‌شود و دگر بار گونه‌هایم را پاک می‌کنم.
- با یاد محمد به دنیا روی می‌آورم لکن آنچه در چشمم زیبا می‌نمود اینک زشت جلوه می‌کند.
- از مرگ آن جوان دلسوز و نگرانم و امیدوارم که خداوند بر بنده‌اش ببخشد و رحمت آورد.

ابن خفاجه بر ایام گذشته‌اش که در شقر به سر می‌برد، حسرت می‌خورد. سرزمینی سرشار از باغات سرسبز، دشت‌ها و اماکنی مثل کنیسه، رودخانه‌ها که خاطراتی زیبا از هرکدام از آنها دارد. او در حسرت می‌سوزد که چگونه دشمن اسپانیایی آنجا را اشغال کرده و همه چیز را به ویرانی کشانده، عشق واقعی به سرزمینش محرک اصلی سرودن این ابیات شده است. تکرار لفظ آه بیانگر شدت حسرت و دلتنگیش برای میهن است. و تأثیرش را بر جان دو چندان می‌کند.

بین شَقْرَ و ملتَقَى نَهْرِيهَا	حَيْثُ أَلَقْتُ بِنَا الْأُمَانِي عَصَاهَا
فَأَنْذَبُ الْمَرْجَ فَالْكَنْيَسَةَ فَالْشَّ	طًا وَ قَلَّ آهَ يَامَعَاهِدُ آهَا
آهَ مِنْ عَبْرِهِ تَرَقَّرَقُ بِنَا	آهَ مِنْ رَحْلِهِ تَطْوَلُ نُوَاهَا
آهَ مِنْ فَرْقِهِ لِغَيْرِ تَلَاقٍ	آهَ مِنْ دَارٍ لَا يَجِيبُ صَدَاهَا

(همان: ۱۱۲)

بین شقر و محل تلاقی رودخانه‌هایش جایی که آنجا امید و آرزوها برآورده می‌شود. بر مرج و کنیسه و رودها گریه می‌کنم و آه افسوس من بر میعادگاه دوستان بسیار اندک است.

آه از اشک‌های درخشانی که جاری می‌شود و حسرتا بر سفری که به طول می‌انجامد. آه از فراقی که وصالی در پی ندارد و آه از خانه‌ای که جوابی ندهد.

نتیجه

- راه‌های برون رفت از پدیده‌ی گریز از زمان حاضر دو دسته‌اند؛ بازگشت به گذشته و چشم دوختن به آینده.

- دوری از میهن، حبس و تبعید، هجران و فراق دوست از مؤلفه‌های برانگیزنده‌ی حس نوستالژی است. یادآوری خاطرات گذشته باعث جوشش درونی فرد برای نوشتن یا سرودن

است، به همین جهت است که نوستالژی همیشه با خاطره و گذران افکار در گذشته همراه است.

- ابن خفاجه با شکایت از روزگار ناتوانی کهولت و پیری، سخن راندن از ایام خوش جوانی را، راهی برای گریز از وضع موجود می‌داند.

- او شعرش را با عناصر ملی می‌آراید. با ذکر اسطوره‌هایی مانند حاتم و ربیعہ و... در حافظه ملت عرب بر خود می‌بالد و بر دیگران فخر می‌فروشد.

- از بهترین سروده‌های ابن خفاجه، اشعاریست که در وصف میهن خویش و هجران از آن سروده است.

- وی در بیان عواطفش در جوانی ازدست رفته، هجران، رثای عزیزان و دیگر مولفه‌های نوستالژی، صادق است.

منابع

- ۱- ابوشریفه، عبدالقادر (۱۹۹۰) *مدخل الی تحلیل النص الادبی*. عمان: دارالفکر.
- ۲- ابن خفاجه، ابواسحاق ابراهیم (۱۹۹۴) *دیوان*. عمر فاروق الطباع. بیروت: لبنان: دارالقلم للطباعه و النشر و التوزیع.
- ۳- باطنی، محمدرضا و دیگران (۱۳۷۲) *واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی*. فرهنگ معاصر. چاپ چهارم. تهران.
- ۴- پورافکاری، نصرت‌اله (۱۳۸۲) *فرهنگ جامع روانشناسی و روان پزشکی - انگلیسی - فارسی*. جلد دوم. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- ۵- تقی‌زاده، صفدر (۱۳۸۱) *نوستالژی*. مجله فرهنگ و هنر. بخارا. شماره ۲۴. صص ۲۰۵-۲۰۱.
- ۶- حسینی شاهرودی، سید مرتضی، وحیده فخار نوغانی (۱۳۸۷) *اینهمانی شخصی*. فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز. پیاپی ۲۹. صص ۴۰-۲۱.
- ۷- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۵) *لغت‌نامه دهخدا*. جلد دوازدهم. تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
- ۸- سید حسینی، رضا (۱۳۸۱) *مکتب‌های ادبی*. جلد اول. چاپ دوازدهم. تهران.
- ۹- شاملو، سعید (۱۳۷۵) *آسیب‌شناسی روانی*. چاپ ششم. انتشارات رشد. تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۰- شریفیان، مهدی (۱۳۸۹) *روانشناسی درد در شعر نادر نادرپور*. نشریه ادب و زبان. دانشگاه شهید باهنر کرمان. دوره‌ی جدید. شماره ۲۷. پیاپی ۲۴. صص ۲۲۶-۲۰۷.
- ۱۱- ——— (۱۳۸۶) *بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری*. مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان. سال پنجم. صص ۷۲-۵۱.
- ۱۲- شعله، مهسا (۱۳۸۴) *دروازه‌های قدیم در خاطره‌ی جمعی شهر معاصر ریشه یابی رشته‌های خاطره‌ای*. نشریه هنرهای زیبا. شماره ۲۷. صص ۲۷-۱۷.
- ۱۳- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷) *نگاهی به فروغ*. چاپ اول. تهران: مروارید.

- ۱۴- صائب تبریزی، محمد علی (۱۳۸۴) دیوان صائب تبریزی. جلد اول. به اهتمام جهانگیر منصور. چاپ دوم. تهران: سیمای دانش.
- ۱۵- صنعتی، محمد (۱۳۸۲) تحلیل‌های روانشناسی در هنر و ادبیات. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- ۱۶- طاهری نیا، علی‌باقر و رنجبر، جواد (۱۳۸۸) التصوير الحرفی رمز الجوده الوصف عند ابن خفاجه الاندلسی. مجله بحوث فی اللغه العربیه وآدابها. بجامعه اصفهان. العدد ۱. ۱۵۵-۱۴۳.
- ۱۷- عالی عباس‌آباد، یوسف (۱۳۸۷) غم غربت در شعر معاصر. نشریه علمی-پژوهشی گوهرگویا. سال دوم. شماره ۶. صص ۱۸۱-۱۵۵.
- ۱۸- عتیق، عبد العزیز (۱۳۸۲) الادب العربی فی الاندلس. بیروت: دارالنهضة للطباعة.
- ۱۹- _____ (۱۹۷۲) فی النقد الادبی. بیروت: دارالنهضة العربیه للطباعة.
- ۲۰- فرزاد، عبدالحسین (۱۳۷۶) درباره‌ی نقد ادبی. چاپ سوم ۱۴۵. تهران: نشر قطره.
- ۲۱- فیروزآبادی، مجد الدین (۱۴۰۶) القاموس المحيط. بیروت. ط ۱: مؤسسه الرساله.
- ۲۲- کاظمی، مهرانگیز (۱۳۸۱) روانشناسی مرگ. مجله اطلاع رسانی همگانی. ش ۱۹۱. صص ۶۵-۶۲.
- ۲۳- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۳) مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون. تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- میرمقتدایی، مهتا (۱۳۸۷) معیارهای سنجش شکل‌گیری، ثبت و انتقال خاطرات جمعی در شهر تهران. نشریه‌ی هنرهای زیبا. شماره ۳۷. صص ۱۷-۵.
- ۲۵- نورالدین، حسن محمد (۱۹۹۰) ابن خفاجه شاعر شرق الاندلس. لبنان، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۲۶- نوروزیان، مسعود و شادمان شکری (۱۳۸۶) دو مدل ریاضی برای بررسی کنش‌های مغز در زمینه‌ی بازسازی خاطره‌ها، فراموشی، و نقش عواطف در شناخت. فصلنامه‌ی روانشناسان ایرانی. سال سوم. شماره ۱۱. صص ۲۲۴-۲۰۹.